

نویسنده: ضیاء شاکر مورخ معاصر ترکیه

ترجمه: آقای عبدالله ثقه الاسلامی

واقعه گر بلا

- ۴ -

۱۹ رمضان

صبح روز ۱۸ پسر بزرگ علی (ع) حسن (ع) وارد اطاق پدر شد .
علی پسر را که دید گفت :

ای حسن . دیشب خواب عجیبی دیدم نمیدانم چطور تعبیر باید کرد ؟
حسن (ع) بحال خوشی و مزاح بر تلید :

- چطور خوابی است پدر . برای من نقل میکنند ؟

- آری ، آری ، نقل میکنند بنشین و گوش کن :

حسن (ع) پیش پدر نشست و گوش داد . علی (ع) رؤیای را که دیده

بود اینطور نقل کرد :

- پس از برگشتن از نماز صبح خوابیده بودم در عالم رؤیا يك صدای

لطیف بگوشم آمد دقت کردم این صدا از برادرم محمد مصطفی (ص) بود (۱)

در حال بطرف آن صدا رفتم بارسول خدا رو برو شدم . دست مبارکش را

بمن داد و گفت :

یا علی (ع) از امت من شکایتی داری ؟

در آن حال اشخاصی که اسلامیت را بضلالت انداختند پیش چشم من مجسم

شدند گفتم : آری یارسول الله بآنها حرف اثر نمیکند باین جهت دو

قلب خود در دهای تلخ و اضطرابها حس میکنم و از اینکه نمیتوانم بازی

را که بدوش خود گرفته ام بمنزل برسانم در اندیشه هستم .

حضرت محمد مصطفی (ص) فرمود :

- یا علی بآنها نفرین و دعای بدبکن .

(۱) حضرت محمد پس از هجرت در مدینه تمام مسلمانها را باهمدیگر برادر

آخرت کرد و برای خود حضرت علی را برادر آخرت اختیار کرد

منهم جواب دادم:

- یا رسول الله زبسان من بدعای بد یارائی ندارد حرفهایی که برای امت خودت لازم و شایسته است خودت بیان فرما.

آنزمان حضرت محمد مصطفی رورا بسوی آسمان کرد و گفت:

- ای خدای من، دیگر علی را بما بده و برای سرپرستی این عاصیان هم يك شخص بدی را بفرست از دهشت و هیبت این حرفهاییدار شدم و فهمیدم که در خواب بودم. از این واقعه یکساعت گذشت هنوز از تأثیر آن نتوانسته ام خلاص شوم.

حسن در قلب خود يك تلخی و کسورتی را حس کرد. این رؤیا صورت يك فلاکتی را میفهمانید گفت: آنهم خیر است رؤیا غالباً بعکس ظاهر میشود و امیدوارم که عاصیان هم بشما اطاعت نمایند. علی يك تبسم تلخی کرد و جواب داد:

- یا حسن (ع) این خواب عیناً واقع شد و رؤیای صحیحی است خوابی که رسول اکرم در آن داخل شود بشکل دیگری تأویل نمیشود. نظر باین رؤیای من حالا مهمان شما هستم.

حسن یکدفعه حس کرد که يك مشت آتش دردناک در قلب او ریخته شد درحالی که وجودش بالتمام میلرزید با يك ملال و اضطراب خاطر باطاق خود برگشت.

علی (ع) برای رفتن بنماز وضو میگرفت و یکی از کنیزهای نمک شناس بدست او آب میریخت.

نوبت ریش و سبیل که رسید چاره تبسمی کرد و گفت:

- یا امیرالمومنین ریش و سبیل شما روز بروز قشنکتر میشود علی در حال تأثر زیاد جواب داد:

- این ریش و این سبیل در نزدیکترین زمانی باخون آغشته میگردد. کنیز لرزید و در مقابل این حرفهای دهشتناک گریه گلو گیرش شده نتوانست حرفی بزند. او هم مثل حسن باقلبی برآز آتش باندورن رفت و باچشمهای اشکبار صیحه زد و این واقعه را بدیگران نقل نمود.

آنروز در خانه علی رایحه مشؤم يك فلاکت محتمل الوقوع در جریان بود بقلب هر کس يك اندوه دردناک وارد شده بود و چنانچه قبل از

وقوع هر حادثه مهم يك سنگینی و کسالت روحی در مردم پیدا میشود این ملالت برای اهل بیت پیغمبر (۱) هم بالهای سیاه خود را گسترانیده.

کمین

۱ در حالتی که از خانه علی قلبهای سوزان و تآثر از يك ملال مخفی در حال اضطراب و طیش بود در خانه قطامه شمشیرها و خنجرها آماده می گردید.

قطامه برای اینکه حاضر شده گمان باین جنایت بزرگ را تعریض کند خود بطبخ رفته با دستهای زیبایش برای آنها غذا تهیه میکرد و برای تعریض آن ها نغمه هامیسرود و مناقب میخواند و آن شب تاهنگام سحر آن ها را بیدار نگاهداشت.

و همینکه در منارهای مساجد کوفه صدای مناجات بلند شد قطامه گفت ای قهرمانان! روح شش هزار مرد که خون آنها صحرای دفاع را رنگین کرد در این دقیقه نگران شما است. ساعت انتقام فرا رسید بروید برای شاد کردن شش هزار روح شمشیرها و خنجرهای خود را بکار بندید و گرفتار نشوید و برای من زده موفقیت بیاورید.

کوچه ها کاملاً تاریک بود در خانه را خود قطامه باز کرد این سه مرد مثل سه هیولای خیالی در تاریکی نا پدید شدند.
از کنار دیوار پاورچین آهسته می رفتند و در حوالی خانه علی (ع) در يك گوشه مخفی شدند.

در این موقع در منارها اذان گفته میشد.
نوی کوچه ها بکنفر منادی برای بیدار کردن خفته ها فریاد میزد:
وقت نماز است ای مسلمانان! بشتابید بنماز. این صدا در کوچه های خلوت و تاریک کوفه پیچیده سیر خود را به قصد نامعلومی ادامه میداد.
این منادی با چوبی که در دستش بود بزمین میکوفت و همینطور داد زنان پیش می آمد جلو خانه علی رسید و در این جا با يك صدای خیلی بلند گفت:

یا امیرالمومنین وقت نماز است بشتابید بنماز:

این يك اصول و آداب قدیمی بود. این منادی هر صبح می آمد و علی (ع) را صدا میکرد. بعد بهراهی علی (ع) همینطور فریاد میزد تا بمسجد میرفت

(۱) اهل بیت یعنی اهل خانه - اهل بیت پیغمبر (ص) عبارت بود از محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (ع) و حسن (ع) و حسین (ع).

در این مرتبه که منادی صدا کرد حضرت علی (ع) از توی خانه جواب داد .

ما برای اطاعت هرگونه امر حضرت حق تعالی حاضریم آییم

از خانه صدای پا و مذاکرات زیر شنیده شد :

یا حسن : تو هم می آئی ؟

- آری بابا . این صبح با شما بمسجد خواهم آمد .

- تو در مسجد دیگری وظیفه داری :

این صبح آن وظیفه را حسین ایفا میکند .

خیلی خوب راه بیفت .

نزدیکی در خروج لانه ای بود که چند عدد غاز در آن آشیانه داشتند

و همینکه علی (ع) را دیدند بصدا درآمدند و شروع بداد و فریاد کردند

گنزی که برای باز کردن در بجهت علی (ع) آمده بود و خواست غازها را

ساکت کند چوبی از زمین برداشت بطرف آنها روان شد .

علی فوراً مانع شد و گفت :

- ای هند . با آنها کار نداشته باش . میدانی چه میگویند و چه داد

میرند؛ شاید آنها از يك واقعه نزدیکی خبر میدهند !

اینها گفت و از در خارج شد . و با صدای بلند و مهیب بسم الله گفت

و بعد بنمادی سلام کرد !

- سلام ای مالک .

- سلام بر تو باد ای امیر المؤمنین

- یا الله برویم . جلو بیفت

منادی در حالی که چوبدست خود را بر زمین میکوفت داد . میزد !

- وقت نماز است ای مسلمانان !

منادی از جلو . و در تعقیب او علی ع هنوز پنج شش قدم دور نشده

بودند که در آنحال از توی تاریکی سه نفر مرد بیرون آمدند و بطرف علی ع

حمله کردند علی ع در مقابل این هجوم غیر منتظر یکدفعه متعیر ماند . عصای

دستی خود را پیش گرفت ، عصا در اثر ضربه شمشیر دو نیم شد علی (ع) در حال

بسرغ شمشیر خود رفت قبل از اینکه دستش بقبضه شمشیر برسد يك ضربه شدید

بر سرش وارد شد آنوقت با يك صدای موخش فریاد کرد !

- ای ملعونها . کعبه خدا را خراب کردید .

بسوی جانیها حمله کرد و در تاریکی یکی از آنها را گرفت و آبدشت

بر زمین زد . اما از شدت تأثیر زخم نتوانست خود را نگاهدارد و در يك حال

سختی بروی خاک افتاد (۱)

هنوز حسن ع از در خارج نشده بود که این حادثه را در تاریکی دیده صدا کرد :

ملعونها عقب بروید ...

و شمشیر خود را کشیده بسوی سه نفر مرد که در تاریکی فرار میکردند هجوم آورد آنرا که از همه عقب تر بود با يك ضربه شمشیر بر زمین انداخت و خواست که دو نفر دیگر را تعقیب نماید لیکن ناله پدرش را شنید و شمشیر را از دست انداخت و گفت :

.. بابای بابا بر تو صدمه ای رسانند ،

اینرا گفت و خود را بروی پدر انداخت و شروع کرد با صدای بلند گریستن و بعد با صدای تلخی داد زد :

حسین یا حسین پدر مهربان ، از دست ما رفت .

هنوز هند «کنیز» از دم در دور نشده بود ولی در اثر فریاد تلخ و ناگوار غاز ها صدای استمداد حسن را بشنید .

از همسایه ها آنها یکیکه برای نماز بیدار شده بودند بر اثر این داد و فریاد از در منزلهاشان بیرون ریفتند و اطراف علی (ع) را که از اثر خونهاییکه از سرش رفته و بیحال شده بود و حسن (ع) را که بروی او افتاده بود احاطه کردند .

بیکر خون آورد علی (ع) را از زمین بلند کرده پشتش را بدیوار تکیه دادند .

علی (ع) ناله سوزناکی کرد و گفت :

آری حکم خداست .

و بعد بیهوش شد .

«فاتمام»

(۱) بعضی از تواریخ اینطور نوشته اند : « این حادثه در مسجد واقع

شد علی (ع) هنگامی که در مسجد بود ابن ملجم یکضربه شمشیر بسرا و فرود آورد »

(طبری ، حدیقه)